

تحلیلی ساخت‌محور از ترکیبات نام‌اندام «دل» در زبان فارسی

آوا ایمانی

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان

عادل رفیعی^۱

استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان

محمد عموزاده

استاد گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۰/۲۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۱۲/۱۹

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی ساخت ترکیبات نام‌اندام «دل» به عنوان یکی از نام‌اندام‌های فعال زبان فارسی است که در چارچوب صرف ساختی بوی (۲۰۱۰) به تحلیل الگوی واژه‌سازی [دل-X] می‌پردازد و می‌کوشد تنوعات معنایی، عمومی‌ترین طرحواره ساختی ناظر بر عملکرد این الگوی واژه‌سازی، انشعابات حاصل و نیز ساختار سلسله‌مراتبی آن را در واژگان گویشوران فارسی مورد بررسی قرار دهد. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها شامل ۷۱ واژه مرکب است که از جستجو در فرهنگ بزرگ سخن، فرهنگ زانسو، پیکره بیجن‌خان و جستجوگر گوگل استخراج شده‌اند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که یک طرحواره ساختی عمومی و سه زیرطرحواره فرعی، ناظر بر این ساخت هستند و مفهوم «ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X»، انتزاعی‌ترین همبستگی صورت و معنای ناظر بر این ساخت است که از تمام محصولات آن برداشت می‌شود. این مطلب متضمن این است که الگوی واژه‌سازی [دل-X] از اساس ساختی صفت‌ساز (ویژگی‌ساز) و چندمنظوره است و کاربرد برخی محصولات آن در مقوله اسم به واسطه فرآیند تبدیل میسر شده و رخداد چنین تبدیلی نتیجه فعال شدن سازوکار مفهومی مجاز است. به سخن دیگر، چندمعنایی که در اینجا با آن روبرو هستیم نه در سطح واژه‌های عینی بلکه در سطح ساخت‌ها و طرحواره‌های انتزاعی قابل تبیین است.

واژه‌های کلیدی: صرف ساختی، طرحواره ساختی، چندمعنایی ساختی، ترکیب، نام‌اندام

۱- مقدمه

پدیده ترکیب به عنوان یکی از فرآیندهای زایا توجه بسیاری از محققین داخلی و خارجی (بیستو و اسکالیس^۱، ۲۰۰۵؛ بوئر^۲، ۲۰۰۸؛ بوی^۳، ۲۰۱۲؛ رالی^۴، ۲۰۱۳؛ طباطبائی، ۱۳۸۸؛ محمودی بختیاری، ۱۳۸۹؛ سامع، ۱۳۹۰ و امیرارجمندی و عاصی، ۱۳۹۲) را به خود معطوف داشته است. با این وجود، هنوز ابعاد ناشناخته‌ای در تحلیل این فرآیند و تنوعات معنایی حاصل از آن در زبان‌های مختلف از جمله فارسی وجود دارد که همگی محل تأمل می‌باشند. در این میان، رویکرد صرف ساختی^۵ به عنوان یکی از جدیدترین رویکردهای حوزه صرف سعی دارد با به‌کارگیری مفاهیم و ابزارهای جدید مانند ایده سلسله‌مراتبی بودن^۶ طرحواره‌های ساختی^۷، پیش‌فرض بودن ماهیت وراثت^۸ و امکان ساختی بودن بخشی از ویژگی‌های صورت و معنای ساخت‌های زبانی، توصیف و تحلیل دقیق‌تری از فرآیندهای مختلف ساختواژی از جمله فرآیند ترکیب ارائه دهد و با نگاهی نو برخی از مسائل و ابهامات مربوط به این فرآیند را تبیین کند. از جمله مسائلی که رویکردهای صرفی پیشین مانند رویکرد تکواژ-بنیاد^۹ قادر به توجیه و حل آن نبوده و نیست، مواردی است که نتوان در ساختار واژه شاهد تناظر یک‌به‌یک واژ-تکواژ شد. اما رویکرد صرف ساختی کلیت واژه را نه حاصل عملکرد قواعدی بر روی ریشه بلکه حضور برخی ساخت‌های خاص صرفی می‌داند. از طرفی ظهور برخی عناصر واژگانی مستقل مانند «دل» به عنوان عضو ثابت (سازه اول یا دوم) در تعداد زیادی از ترکیبات زبان فارسی، مساله‌ای درخور توجه و همراه با ابهامات و پیچیدگی‌های متعددی است که در چارچوب دستور ساختی^{۱۰} و رویکردهای اخیر ساختواژی قابل بررسی است و ممکن است این سوال را در ذهن ایجاد کند که آیا این عناصر واژگانی مستقل تبدیل به وندهای اشتقاقی شده‌اند؟ و آیا این پدیده را باید از مصادیق و نمونه‌های فرآیند

¹. Bisetto, A & Scalise, S.

². Bauer, L.

³. Booij, G.

⁴. Ralli, A.

⁵. Construction Morphology

⁶. Hierarchical

⁷. Constructional Schema

⁸. Default Inheritance

⁹. Morpheme-based Approach

¹⁰. Construction Grammar

دستوری‌شدگی^۱ تلقی کرد و یا نمونه‌ای از فرآیند واژگانی‌شدگی^۲ و یا هیچ کدام از این دو فرآیند مطرح نبوده و عامل دیگری در ساخت این گونه ترکیبات نقش دارد؟ پژوهش حاضر با تمرکز بر صرف ساختی (بوی، ۲۰۱۰) که خود برگرفته از دستور ساختی گلدبرگ^۳ (۱۹۹۵) است، سعی دارد علاوه بر پرسش‌های فرعی فوق، به دو پرسش اصلی به شرح زیر پاسخ دهد: ۱- طرحواره‌های ساختی عمومی ناظر بر ساخت واژه‌های مرکب حاصل از نام‌انداز «دل» در فارسی کدامند؟ ۲- تنوعات معنایی قابل برداشت از محصولات طرحواره‌های ساختی عمومی چگونه شکل گرفته‌اند و تاثیر آنها در تشکیل سلسله مراتب و زیرطرحواره‌های فرعی چیست؟

به منظور انجام این پژوهش ترکیبات نام‌انداز «دل» از فرهنگ بزرگ سخن، فرهنگ فارسی زانسو، پیکره بی‌جن خان و جستجوگر گوگل گردآوری شدند. همچنین داده‌های در زمانی از پیکره فرهنگ‌یار فرهنگستان زبان و ادب فارسی که گستره وسیعی از منابع فارسی از قرن چهارم ه. ق. تاکنون را تشکیل می‌دهد استخراج شدند. سپس به منظور محدود کردن پژوهش، از میان کل ترکیبات به دست آمده (۱۳۰ واژه مرکب) فقط آن دسته از واژه‌هایی که «دل» در جایگاه اول ظاهر می‌شود (۷۱ واژه) انتخاب و در دو بعد همزمانی و در زمانی مورد تحلیل قرار گرفتند و بررسی ترکیبات «X-دل» (ترکیباتی که «دل» به عنوان سازه دوم ظاهر می‌شود) به پژوهش‌های آتی موکول گردید. مقاله حاضر متشکل از پنج بخش می‌باشد. بخش مقدمه که به بیان مسأله و طرح کلی پژوهش می‌پردازد. بخش دوم به پیشینه پژوهش اختصاص می‌یابد. در بخش سوم مبانی نظری شامل معرفی رویکرد صرف ساختی و مفاهیم کلیدی آن ارائه می‌شود. در بخش چهارم که به تحلیل داده‌ها و بحث اختصاص یافته است، مقوله‌بندی واژه‌ها، بررسی تنوعات معنایی و نحوه شکل‌گیری آنها از طرحواره اصلی به دست داده می‌شود و در بخش پایانی نتایج حاصل از پژوهش بیان می‌گردد.

۲. پیشینه پژوهش

در این بخش ابتدا به شرح مختصری از چگونگی فرآیند ترکیب می‌پردازیم و سپس در ادامه برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام شده بر اساس چارچوب صرف ساختی که به

1. Grammaticalization

2. Lexicalization

3. Goldberg

فرآیند ترکیب و یا سایر فرایندهای واژه‌سازی پرداخته‌اند، ارائه می‌شود. در دستور سنتی، ترکیب اغلب به صورت جمع دو تکواژ قاموسی آزاد در یک واژه در نظر گرفته شده است، مانند واژه «سبزی‌پلو». اما در شرح چگونگی فرآیند ترکیب بهتر است به تعریف آدامز^۱ (۱۹۷۳: ۳۰) اشاره کرد که معتقد است کلمه مرکب معمولاً نتیجه ترکیب دو صورت آزاد یا دو واژه‌ای است که قبل از ترکیب شدن به صورت مستقل وجود دارند و این صورت‌ها اگرچه از دو عنصر تشکیل می‌شوند ولی مشخصات ممیزه یک کلمه را دارند، به طوری که اجزای آنها را با صورت‌های دیگر نمی‌توان جدا ساخت و ترتیب‌شان نیز ثابت است. در ادامه برخی از مهمترین پژوهش‌های انجام شده در چارچوب صرف ساختی به شرح زیر بیان می‌شود:

هانینگ و بوی^۲ (۲۰۱۴) در مقاله‌ای به بررسی و تحلیل فرآیند اشتقاق و ترکیب و ظهور وندهای اشتقاقی بر اساس رویکرد صرف ساختی می‌پردازند و ضمن اشاره به آراء و دیدگاه‌های افراد مختلف در خصوص نحوه برخورد و مواجهه آنها با پدیده ظهور وندهای اشتقاقی جدید، به این مسأله می‌پردازند که این پدیده را مصداق و نوعی از دستوری‌شدگی تلقی کنند و یا نوعی واژگانی‌شدگی و یا هیچ کدام. آرکودیا^۳ (۲۰۱۲) با اشاره به تمایز و دسته‌بندی سنتی کلمات مرکب به درون‌مرکز و برون‌مرکز بر اساس وجود یا عدم وجود سازه هسته به مروری به برخی مسائل کلیدی در باب مفهوم ساختواژی هسته می‌پردازد و موارد مشکل‌ساز را شرح داده و سپس مسأله هسته‌داری^۴ در اشتقاق و ترکیب را از منظر صرف ساختی می‌کاود و در ادامه می‌نویسد که قائل شدن به واژگان سلسله‌مراتبی با زیرطرحواره‌هایی که بیان‌گر تعمیم‌های میانی^۵ هستند یک ابزار نظری بسیار قوی را برای تبیین پدیده گونه‌گونی^۶ در هسته‌داری فراهم می‌کند و آدرینگ و بوی^۷ (۲۰۰۷) در تحلیل کلمات غیربسیط و گروه‌ها دو مورد جواز ساختی^۸ معرفی می‌کنند و معتقدند واژه‌هایی که دارای یک معنای خاص هستند مجوز خود را یا

1. Adams, V.

2. Huning, M. & Booij, G.

3. Arcodia, G.F.

4. Headness

5. Intermediate Generalization

6. Variation

7. Audring

8. Constructional Licensing

از پیکربندی‌های^۱ ساختواژی و یا از پیکربندی‌های نحوی خاص می‌گیرند. علاوه بر این، آنها معتقدند آنچه برای فراهم کردن یک تبیین درست و مناسب از حقایق زبان هلندی در این خصوص ضروری است مطرح کردن ساخت اصطلاحات ساختی^۲ با درجات مختلف انتزاع است که در آن بتوان به ویژگی‌های ساختواژی واژه‌هایی که در این اصطلاحات ساختی استفاده می‌شوند، ارجاع داد.

در بین پژوهشگران زبان فارسی رفیعی و ترابی (۱۳۹۳) به بررسی وراثت و انگیختگی رابطه صورت و معنی در واژگان و نمونه‌هایی از واژه‌سازی زبان فارسی بر مبنای رویکرد صرف ساختی می‌پردازند و با تمرکز بر شیوه تعبیر مفهوم وراثت در این رویکرد تحت عنوان انگیختگی، درصدد تشریح نقش الگوهای واژه‌سازی در تولید و درک واژه‌های غیربسیط برمی‌آیند که لزوماً و در تمامی ویژگی‌های صوری و معنایی با الگوی مربوط به خود مطابقت ندارند، ترابی (۱۳۹۳) به بررسی عملکرد وندهای اشتقاقی اسم عامل‌ساز زبان فارسی در چارچوب صرف ساختی پرداخته و سه پسوند اشتقاقی اسم عامل‌ساز «-گر»، «-چی» و «-بان» را مورد بررسی قرار می‌دهد و در پایان، نغزگوی کهن و داوری (۱۳۹۱) به بررسی نام‌اندام‌ها به عنوان سازه ترکیب و پدیده شبه‌وندشدگی و تحلیل فرآیند دستوری‌شدگی در زبان فارسی می‌پردازند.

۳- مبانی نظری

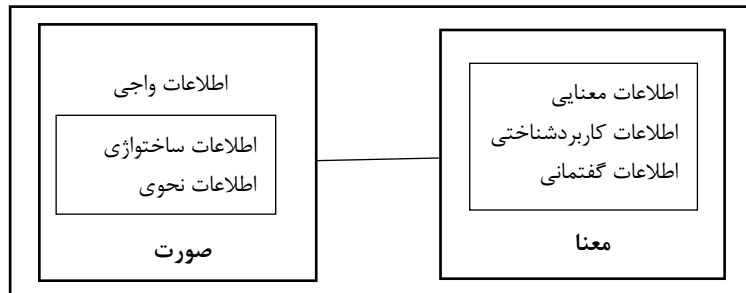
صرف ساختی

صرف ساختی یکی از جدیدترین نظریه‌های صرفی با رویکرد واژه-بنیاد است که برای توصیف و بررسی رابطه نظام‌مند بین صورت و معنی در واژه‌سازی از مفهوم ساخت بهره می‌گیرد. ایده استفاده از مفهوم ساخت در تحلیل‌های نحوی اولین بار توسط گلدبرگ (۱۹۹۵) معرفی شد و نام دستور ساختی را به خود گرفت. سپس بوی (۲۰۱۰) با الهام از دستور ساختی مفهوم ساخت را در تحلیل‌های صرفی به کار گرفت و عنوان صرف ساختی را بر آن نهاد. در این رویکرد هر واژه یک نشانه زبانی و حاصل جفت‌شدگی صورت و معنا است. صورت یک واژه خود شامل دو بعد واجی و واژه-نحوی است و معنای آن می‌تواند شامل ابعاد معناشناختی و کاربردشناختی باشد، بنابراین هر واژه یک قطعه پیچیده اطلاعاتی است که از جفت‌شدگی دست کم سه نوع اطلاعات به وجود

^۱. Configuration

^۲. Constructional Idioms

آمده است و در رویکرد مذکور به صورت «PHON: بعد واجی»، «SYN: بعد واژه-نحوی» و «SEM: بعد معنایی» نشان داده می‌شوند و بر اساس چنین رویکردی هر واژه دارای مدخلی در واژگان است که این مدخل به بخش اطلاعاتی مربوط به آن واژه متصل است (بوی، ۲۰۱۰: ۷). تمامی این اطلاعات و ویژگی‌های یک نشانه زبانی که یک ساخت صرفی محسوب می‌شود را می‌توان در نموداری به شکل زیر نشان داد:



نمودار ۱. ساخت در رویکرد صرف ساختی

در این رویکرد با قائل شدن به وجود اصطلاح ساختی و طرحواره‌هایی که ناظر بر ساخت مجموعه واژه‌ها هستند، واژه‌های مدخل شده در واژگان به صورت نظام‌مند در قالب زیرمجموعه‌هایی از طرحواره‌ها سازماندهی می‌شوند (بوی، ۲۰۱۰: ۳-۵). به عبارتی، طرحواره‌های ساختی ویژگی‌های پیش‌بینی‌پذیر طبقات عناصر واژگانی را مشخص می‌کنند و همچنین تعیین می‌کنند که واژه‌های جدید مشابه چگونه می‌توانند تولید شوند. با توجه به مطالب فوق، در صرف ساختی الگوهای واژه‌سازی می‌توانند به عنوان طرحواره‌های انتزاعی دیده شوند که تعمیمی برای ساخت مجموعه‌ای از واژه‌های پیچیده موجود به شمار می‌آیند و نمایانگر یک رابطه نظام‌مند بین صورت و معنا هستند. به عنوان مثال اسم‌هایی مانند «baker»، «driver»، یا «sender» که از فعل ساخته شده‌اند را می‌توان با متصور شدن طرحواره زیر توجیه کرد:

$$\langle [[x]_{vi} \text{ er}]_{Nj} \leftrightarrow [\text{agent/instrument of SEM}_i]_j \rangle$$

در این طرحواره، پیکان دو سر نشان‌دهنده همبستگی دوسویه صورت و معناست. هم‌نمایه‌سازی برای نمایش رابطه نظام‌مند میان صورت و معنا به کار می‌رود؛ SEM_i اشاره به معنای فعل V_j دارد؛ نمایه j بیانگر آن است که معنای ساخت با صورت کلی آن دارای پیوند است و متغیر X نیز نشانگر یک شکاف تهی^۱ است که می‌تواند با

^۱. Slot

عناصری از مقوله فعل پر شود. هنگامی که این شکاف با یک فعل پر می‌شود واژه جدیدی به دست می‌آید و می‌گوییم این واژه یک نمون‌یافتگی^۱ از طرحواره مورد نظر است و این نمون‌یافتگی‌های عینی و بالفعل را بر ساخت^۲ می‌نامند.

۴- تحلیل داده‌ها و بحث

۴-۱- مقوله‌بندی ترکیبات «دل-X»

پس از استخراج واژه‌های مرکب متشکل از نام‌اندام «دل»، ابتدا آن‌ها را از نظر معنا و نوع ارجاعشان به دو مقوله معنایی اصلی به شرح زیر طبقه‌بندی می‌کنیم: الف) مفهوم عامل و ب) مفهوم ویژگی.

الف) عامل: واژه‌های مرکبی که در این مقوله می‌گنجد غالباً دارای مفهوم «عامل» بوده و دارای الگوی [دل- بن مضارع] هستند، مانند «دل‌انگیز»، «دل‌آزار»، «دل‌فرب»، «دل‌کش»، «دل‌خراش» و غیره. اما در میان برخی محصولات این الگو تنوعات معنایی دیگری مشاهده می‌شود که بر مفهوم «عامل» دلالت ندارند و در بخش‌های بعدی به تحلیل این تنوعات معنایی و نحوه شکل‌گیری آنها می‌پردازیم.

ب) ویژگی: بخش اعظم داده‌های گردآوری شده در این طبقه جای می‌گیرند. واژه‌های این مقوله بر «ویژگی شخص / شیء» دلالت دارند و دارای الگوی [دل- اسم / صفت] و یا [دل- صفت مفعولی] هستند، مانند «دل‌زنده»، «دل‌سرد»، «دل‌سنگ»، «دل‌رحم»، «دل‌باخته»، «دل‌داده»، «دل‌شکسته» و غیره.

پس از مقوله‌بندی معنایی واژه‌های مرکب مذکور این پرسش اساسی مطرح می‌شود که چگونه می‌توان این تنوعات معنایی نظام‌مند را توجیه کرد؟ نظام‌مند نامیدن این تنوعات از آن روست که به نظر می‌رسد این معانی صرفاً به یک یا چند واژه حاصل از این الگوی واژه‌سازی تعلق ندارد بلکه تمامی واژه‌های این الگو به نوعی در این مقوله‌های معنایی جای می‌گیرند. رینر^۳ (۲۰۰۵) معتقد است تغییر معنایی در الگوهای واژه‌سازی و چندمعنایی‌شدگی علاوه بر عوامل و سازوکارهای معنایی (شناختی- مفهومی) از قبیل استعاره، مجاز، تقریب^۴، و بازتحلیل^۵، می‌تواند به دلیل عوامل غیرمعنایی نظیر حذف،

1. Instantiation

2. Construct

3. Rainer, F.

4. Approximation

5. Reanalysis

هم‌نامی‌شدگی^۱، قرض‌گیری، و ترجمه قرضی نیز حاصل شود. در ادامه به توصیف تنوعات معنایی ترکیبات «دل-X» و نحوه شکل‌گیری آنها در چارچوب صرف ساختی با تکیه بر داده‌های هم‌زمانی و درزمانی استخراج شده می‌پردازیم.

۴-۲- توصیف الگوی واژه‌سازی «دل-X» و تنوعات معنایی آن در صرف ساختی

مقوله‌بندی واژه‌های مرکب متشکل از نام‌اندام «دل» دو مسئله را روشن می‌سازد. اولین مسأله وجود تنوع معنایی در الگوی واژه‌سازی «دل-X» و محصولات آن است. همان‌گونه که در بخش قبلی ذکر شد، محصولات این الگوی واژه‌سازی را می‌توان در دو مقوله معنایی «عامل» و «ویژگی» قرار داد که در هر یک از این دو مقوله معنایی شاهد تنوعات معنایی متعددی هستیم و به علاوه برخی واژه‌های مرکب این الگو خود دارای بیش از یک معنا هستند و در بیش از یکی از مقوله‌های معنایی مطرح شده قرار می‌گیرند، مانند واژه «دل‌باز» در ترکیب «خانه دل‌باز» که هم به معنای وسیع و گشاده است و هم مطابق با فرهنگ سخن به معنای کسی است که دل می‌بازد (دل‌بازنده) و در نتیجه دارای معنای عاملی نیز هست (گرچه این معنا امروزه دیگر چندان کاربرد ندارد و تقریباً منسوخ شده است). علاوه‌براین، واژه‌های «دل‌گیر» و «دلدار» بسته به بافت هم می‌توانند معنای عاملی داشته باشند و هم معنای مفعولی. به عبارتی، واژه «دل‌گیر» در جمله «من از تو دل‌گیر شدم»، دارای معنای مفعولی است و بر ویژگی کسی که دلش گرفته می‌شود دلالت دارد. در حالی که در ترکیبات «خانه دل‌گیر» و «شب دل‌گیر»، دارای معنای عاملی است و بر ویژگی کسی / چیزی که دل را می‌گیراند دلالت دارد. در مورد واژه «دل‌دار» نیز همین وضعیت چندمعنا بودن صادق است.

دومین مسأله، گوناگونی مقوله نحوی و معنایی سازه دوم در الگوی «دل-X» است. چون سازه‌های دوم این ساخت محدود به یک مقوله نحوی یا معنایی خاص نیست و سه مقوله فعل، اسم، و صفت می‌توانند به عنوان سازه دوم در این ساخت شرکت کنند گرچه فراوانی مقوله‌های صفت و فعل به عنوان سازه دوم بیشتر از مقوله‌های اسم و صفت مفعولی است. اما سؤالی که با مشاهده این نکته مطرح می‌شود این است که چرا با وجود ثابت بودن جزء اول و یکسان بودن مقوله نحوی سازه دوم، باز هم محصولات حاصل دارای تنوعات معنایی متعددی هستند؟ این تنوعات معنایی از کجا نشأت می‌گیرد؟ آیا این تنوعات معنایی منوط به مقوله نحوی و معنایی سازه دوم است؟ و یا از

^۱. Homonymisation

ساخت نشأت می‌گیرد؟ به عنوان مثال واژه‌های «دل‌آور»، «دل‌دار»، «دل‌بر»، «دل‌ربا»، «دل‌نواز»، و «دل‌فریب» که دارای ساخت [دل - بن مضارع] هستند بر مفهوم «عامل» دلالت دارند (عامل انجام عمل X بر روی دل). در حالی که هیچ یک از اعضای شرکت‌کننده در ساخت یعنی نه «دل» و نه «بن مضارع» به تنهایی بر مفهوم «عامل» دلالت ندارند و با توجه به مثال‌های ذکر شده از دسته اول که دارای مفهوم «عامل» هستند، به خوبی روشن می‌شود که مفهوم «عامل/کنندگی» برگرفته از هیچ کدام از اجزای ساخت نیست بلکه برگرفته از خود ساخت است چون در رویکرد صرف ساختی باور بر این است که ساخت می‌تواند دارای مفاهیم و ویژگی‌هایی باشد که برگرفته از هیچ کدام از اجزاء شرکت‌کننده در ساخت نیست.

از طرفی، در میان واژه‌های مقوله اول مواردی وجود دارد که گرچه در ظاهر دارای مفهوم عاملی هستند اما در واقع این ترکیبات دارای معنای مفعول - محور یا متمم - محور (ویژگی مفعول/متمم عمل X در رابطه با معنای دل) هستند، مانند «دل‌پذیر»، «دل‌پسند»، «دل‌خواه»، «دل‌نشین»، و «دل‌چسب». علاوه بر این، واژه‌های «دل‌خور»، «دل‌گیر»، «دل‌ریش» و «دل‌سوز» نه دارای معنای عامل - محور هستند و نه معنای مفعول/متمم - محور. بلکه این واژه‌ها بر «ویژگی کسی که دلش X شده است (می‌شود)»، دلالت دارند. به عبارتی، بعد از بررسی معنای محصولات ساخت [دل - بن مضارع] که متعلق به مقوله اول هستند، تنوعات معنایی متعددی نمایان می‌گردد که بخشی از این تنوعات معنایی و معنای دقیق برخی از این ترکیبات فقط بر اساس نوع رابطه بین دل و عمل X و فقط در بافت مشخص می‌شود، مانند واژه‌های «دل‌باز»، «دل‌گیر» و «دل‌دار» که پیشتر به آن‌ها اشاره شد و معنای آنها منوط به بافت است.

نکته در خور توجه دیگر این است که در مورد واژه‌های مرکب متشکل از سایر نام‌اندام‌های بدن که دارای ساخت [X - بن مضارع] هستند نیز همین وضعیت صادق است و معنای برخی از این واژه‌های مرکب کاملاً بافت - وابسته است، مانند واژه‌های «کمرشکن»، «دست‌گیر» و «دست‌افشان» که هم دارای معنای عاملی هستند و هم معنای مفعولی و در واقع معنای دقیق آنها در بافت تعیین می‌شود. به عنوان مثال در ترکیب «کار کمرشکن» به معنای «کاری که کمر را می‌شکند» در مقابل «کامیون کمرشکن» به معنای «نوعی کامیون که از کمر شکسته می‌شود» و در واژه «دست‌گیر» به معنای «کسی که دست دیگران را بگیرد / مددکار» و یا در معنای «گرفتار و اسیر» و

همچنین در واژه «دست‌افشان» به معنای «دست‌افشاننده و رقص» و یا در معنای «چیزی که به دست افشانده شود» چون «تخم دست‌افشان»، این تنوعات و دوگانگی معنایی به چشم می‌خورد که کاملاً بافت-وابسته است.

بوی (۲۰۱۲: ۳۲۵) در این خصوص معتقد است که در تعیین معنای واژه‌های مرکب، روابط معنایی متنوعی میان اجزای ساخت مدنظر حاکم است؛ ماهیت و معنای این روابط معنایی علاوه بر اینکه ریشه در ساخت دارد متأثر از معنای اجزای ساخت، دانش دایره‌المعارفی و بافت نیز هست. این دیدگاه تا حدودی همسو با رایدر^۱ (۱۹۹۱) است که به تحلیل تنوعات معنایی در اسامی عامل می‌پردازد و سه مفهوم اصلی حالت معنایی^۲، ساخت رویداد^۳ و بازتحلیل سرنمون^۴ را در مرکز توجه قرار می‌دهد و معتقد است که حالت‌های معنایی مانند عامل و غیره دارای سازمان‌دهی سرنمونی هستند و رویدادهای پیچیده می‌توانند خود به واحدهای کوچکتر شکسته شوند و سازمان‌دهی دقیق آنها در واقع بستگی به زاویه دید گوینده دارد. بدین صورت که در هر رخداد، توالی از رویدادهای خرد وجود دارد که زنجیره رخداد نام دارد و در واقع ماهیت معنایی اسامی عامل را می‌توان به صورت «نتیجه تغییرات در تعبیر رخداد تعریف‌کننده» تفسیر کرد.

با توجه به مطالب فوق، مشخص می‌شود که ساخت [دل- بن مضارع] در اصل ویژگی‌ساز است و معنای کلی ساخت به جای مفهوم «عامل» بر «ویژگی کسی/چیزی» دلالت دارد و از طرفی معنای دقیق برخی از محصولات این ساخت در واقع به صورت دو-لاپه‌ای رمزگذاری می‌شود. به این صورت که در درون خود ساخت [دل-بن مضارع]، رابطه بین دل و X نوع دقیق معنا را تعیین می‌کند و منجر به تنوعات معنایی در بین محصولات این ساخت می‌شود. به گونه‌ای که در برخی از این ترکیبات، «دل» مفعولِ عمل X، متممِ عمل X و یا فاعلِ عمل X است و خودِ ساخت نیز بیانگر یک ویژگی برای کسی/چیزی اعم از عامل (انسان / غیرانسان)، مفعول (انسان/ غیرانسان)، متمم (انسان/ غیرانسان) و یا فاعل (انسان) است. بنابراین بهتر است برای تعیین معنای دقیق ساخت به جای مفاهیم سنتی مثل فاعل، مفعول، متمم و عامل از تعاریف معنایی دقیق‌تری استفاده کنیم که بتواند تمامی معانی قابل برداشت از محصولات این ساخت را

¹. Ryder

². Semantic Case

³. Event Structure

⁴. Prototype Reanalysis

در بر بگیرد. با توجه به مطالب مذکور، عمومی‌ترین و انتزاعی‌ترین معنایی که از تمامی محصولات ساخت [دل- بن مضارع] برداشت می‌شود عبارت است از: «ویژگی متمایزکننده کسی یا چیزی در رابطه با معنای دل و عمل X به طوری که «دل»، کننده، کنش‌پذیر و یا اثرپذیر عمل X باشد» و بدین ترتیب می‌توان طرحواره ساختی زیر را برای محصولات این طبقه به شرح زیر پیشنهاد داد:

$$[\text{del } [X]_V]_A \leftrightarrow$$

[ویژگی متمایزکننده کسی/چیزی در رابطه با معنای دل و عمل X به طوری که دل، کننده/کنش‌پذیر/اثرپذیر عمل X باشد] حال به بررسی تنوعات معنایی واژه‌های مقوله دوم که بر مفهوم «ویژگی» دلالت دارند می‌پردازیم. واژه‌های این مقوله نیز گرچه بر مفهوم کلی «ویژگی» دلالت دارند، اما دارای تنوعات معنایی متعددی هستند. به عنوان مثال واژه‌های «دل‌سنگ»، «دل‌خون»، «دل‌رحم»، «دل‌پاک»، «دل‌سرد»، «دل‌نازک»، «دل‌تنگ» و «دل‌خوش» همگی دارای ساخت [دل- اسم/صفت] هستند و بر «ویژگی متمایزکننده کسی/چیزی که دلش X (مثل X) است» دلالت دارند. در حالی که واژه‌هایی مانند «دل‌شکسته»، «دل‌سوخته»، «دل‌شیفته»، «دل‌زده»، و «دل‌آزرده» که دارای ساخت [دل- صفت مفعولی] هستند، بر «ویژگی متمایزکننده کسی که دلش X شده است» دلالت دارند. و از طرفی دیگر، در میان محصولات همین ساخت مواردی یافت می‌شود که معنای آنها متفاوت از سایر محصولات است، مانند واژه‌های «دل‌باخته»، «دل‌سپرده»، «دل‌بسته»، و «دل‌داده» که بر «ویژگی متمایزکننده کسی که دلش را X کرده است» دلالت دارند. با توجه به تنوعات معنایی فوق‌الذکر و مقوله نحوی سازه دوم، مشخص می‌گردد که واژه‌های این مقوله خود دارای دو ساخت مستقل [دل- اسم/صفت] و [دل- صفت مفعولی] هستند و در این مقطع از زمان می‌توان دو طرحواره ساختی به شرح زیر را پیشنهاد داد:

$$(1) [\text{del } [X]_{N/A}]_A \leftrightarrow [\text{ویژگی متمایزکننده کسی یا چیزی که دلش X (مثل X) است}]$$

$$(2) [\text{del } [X]_{PP}]_A \leftrightarrow [\text{ویژگی متمایزکننده کسی که دلش (را) X شده (کرده) است}]$$

و در ادامه می‌کوشیم به تحلیل مسأله تنوعات معنایی ساخت [دل-X] و نحوه شکل‌گیری آنها در قالب رویکرد صرف ساختی بپردازیم و سلسله مراتب طرحواره‌های ساختی عمومی و فرعی ناظر بر محصولات این ساخت را شناسایی و ترسیم نماییم.

۴-۳- تحلیل الگوی واژه‌سازی و نحوه شکل‌گیری تنوعات معنایی ساخت [دل-X]

در صرف ساختی بوی (۲۰۱۰: ۷۶) برای تحلیل الگوهای صرفی که در محصولات آنها تنوع معنایی قابل مشاهده است دو رویکرد عمده تک‌معنایی^۱ و چندمعنایی^۲ وجود دارد. در رویکرد تک‌معنایی که چندمعنایی ساختی^۳ نیز نامیده می‌شود، بر اساس روابط میان اجزای یک ساخت صرفی، معنایی بسیار کلی و مبهم به آن منسوب می‌گردد و ساخت از اساس دارای چند کاربرد در نظر گرفته می‌شود. بر اساس این رویکرد ماهیت چندمنظوره ساخت است که باعث می‌شود واژه‌های حاصل نیز در چند زیرمجموعه معنایی قرار بگیرند و همچنین هر کدام به طور بالقوه دارای چندین کاربرد باشند.

اما در رویکرد چندمعنایی که چندمعنایی‌شدگی منطقی^۴ نیز نامیده می‌شود، یکی از معانی چندگانه ساخت صرفی، معنای آغازین و سرنمونی آن در نظر گرفته می‌شود و سایر معانی از آن برگرفته می‌شوند. بر اساس این رویکرد همین معنا نقطه آغازی بوده است برای انشعاب زیرطرحواره‌های مختلف از طریق ایجاد بسط‌های مفهومی (استعاره و مجاز) و به این ترتیب بر اساس رویکرد مذکور یک مقوله مفهومی می‌تواند دچار نوعی چندشاخه‌شدگی شود که در آن هر یک از انشعابات به نحوی با مفهوم سرنمونی مرتبط هستند (بوی، ۲۰۱۰: ۷۸-۷۹).

به عبارتی، وجود تنوع معنایی در محصولات ساخت [دل-X] که به طور همزمانی امکان تصور و طبقه‌بندی این محصولات را به صورت ساخت‌های سه‌گانه [دل-بن مضارع]، [دل-اسم/صفت] و [دل-صفت مفعولی] با معانی سه‌گانه فراهم می‌کند و همچنین قرار گرفتن برخی از محصولات این ساخت در بیش از یک مقوله معنایی که در ابتدای بخش ۴-۲ به آن اشاره شد، باعث مطرح شدن این مسئله می‌شود که آیا می‌بایست در ساخت [دل-X] یکی از این مفاهیم را معنای سرنمونی در نظر گرفت و برای سایر معانی ذکر شده، زیرطرحواره‌هایی مجزا قائل شد که به تدریج از معنای سرنمونی منشعب شده‌اند (چندمعنایی‌شدگی منطقی)، و یا اینکه این الگو از ابتدا الگویی با قابلیت کاربرد چندگانه بوده است و به همین دلیل واژه‌هایی را تولید می‌کند که هر

1. Monosemy

2. Polysemy

3. Constructional Polysemy

4. Logical Polysemy

کدام به طور بالقوه می‌توانند برای اشاره به بیش از یک مفهوم به کار بروند (چندمعنایی ساختی).

ابتدا تحلیل داده‌ها را بر مبنای فرض چندمعناشدگی منطقی پی می‌گیریم و سعی می‌کنیم مفهومی را در این ساخت پیدا کنیم که بتوان آن را نقطه آغاز فعالیت ساخت در نظر گرفت تا بدین ترتیب معنای آغازین و مقوله سرنمونی ساخت را مشخص سازیم. با نگاهی اجمالی به محصولات این ساخت می‌توان متوجه شد که تمام واژه‌های دارای ساخت [دل-X] صفت هستند. اما برخی از این واژه‌ها (صفات عامل و صفات مفعولی) در بافت‌های خاصی می‌توانند علاوه بر کاربرد صفتی، کاربرد اسمی نیز داشته باشند، مانند واژه‌هایی که در مثال‌های زیر مشخص شده‌اند:

مثال (۱) دل‌داده را ملامت کردن چه سود دارد/ می‌باید این نصیحت کردن به دل‌ستانان (دهخدا، ۲۱/۱۳۵۱: ۱۴۸)

مثال (۲) دل‌دار که خون ریزد یک موی نیازارد/ دل نیز به یک مویس آزار نیندیشد (دهخدا، ۲۱/۱۳۵۱: ۱۴۸)

در واقع، کاربرد اسمی این واژه‌ها را می‌توان یا حاصل حذف دانست و یا حاصل سازوکار مفهومی مجاز. بدین صورت که به واسطه سازوکار مجاز گویشوران یک زبان می‌توانند برای اشاره به یک موجود از یک ویژگی برجسته در آن کمک بگیرند و دسترسی ذهنی به کلیت وجودی آن موجود را فراهم کنند. اما نکته‌ای که فرضیه تبدیل صفت عامل به اسم عامل را به چالش می‌کشد این است که در پیشینه پژوهش‌های مرتبط با فرآیند تبدیل، آراء و نظرات مختلف و گاه متناقضی در خصوص تعیین جهت فرآیند تبدیل وجود دارد. لیبر^۱ (۱۹۸۱: ۱۲۵) رویکرد بدون جهتی^۲ را برای این نوع فرآیند تبدیل در نظر می‌گیرد، طباطبائی (۱۳۸۲) و رفیعی (۱۳۸۷) معتقدند که در زبان فارسی فرآیند تبدیل صفت به اسم متداول‌تر و پربسامدتر از رخداد تبدیل اسم به صفت است و آمبریت^۳ (۲۰۱۰) جهتی دوسویه را برای فرآیند تبدیل پیشنهاد می‌دهد و به باور وی قائل شدن به جهتی دوسویه در فرآیند تبدیل از بعد شناختی مناسب‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد و نیز تحلیلی یک‌دست برای تمامی موارد تبدیل در زبان ارائه می‌دهد. شایان ذکر است که تأیید یا رد هر یک از سه فرضیه فوق در خصوص تعیین

1. Lieber

2. non-directional

3. Umbreit

جهت فرآیند تبدیل با قاطعیت امکان‌پذیر نیست و نیازمند بررسی‌های در زمانی و پیکره‌ای گسترده است که از حوصله پژوهش حاضر خارج است.

در پژوهش حاضر با توجه به ملاک فراوانی و کاربرد تمام محصولات این ساخت در مقوله صفت نسبت به مقوله اسم به نظر می‌رسد که در این مقطع از زمان مقوله سرنمونی ساخت را باید صفت در نظر گرفت. چون در میان محصولات ساخت [دل-X] تنها یک ترکیب است که در مقوله اسم به کار می‌رود و کاربرد صفتی ندارد، و آن نوواژه «دل‌نوشته» است که از جستجو در گوگل به دست آمده و واژه‌ای رایج در بین وبلاگ‌نویسان و مخاطبان فضای مجازی است. این نوواژه در اصل صفت بوده و به معنای «ویژگی چیزی که با دل نوشته شده است» اشاره دارد و سپس تحت سازوکار مجاز مفهومی «ویژگی یک پدیده به جای آن پدیده» (DEFINING PROPERTY FOR CATEGORY) تبدیل به اسم شده است و متفاوت بودن مقوله نحوی آن با مقوله نحوی سایر محصولات این ساخت را می‌توان با مفهوم وراثت پیش‌فرض توجیه کرد. بدین‌صورت که چون پیش‌فرض بودن سازوکار وراثت متضمن این مسأله است که تمام ویژگی‌های یک گره مسلط لزوماً به گره پایین‌تر به ارث نمی‌رسند و در هنگام واژه‌سازی همواره امکان جایگزینی ویژگی‌های پیش‌بینی نشده با ویژگی‌های پیش‌فرض طرحواره وجود دارد، بنابراین با وجود عدم تطابق این نوواژه با ویژگی پیش‌فرض طرحواره [del [X]pp]_A برای مقوله نحوی واژه‌های حاصل، یکپارچه‌سازی این نوواژه با طرحواره [del [X]pp]_A با مشکل چندانی مواجه نمی‌شود و تشکیل واژه «دل‌نوشته» تحت نظارت طرحواره مورد بحث رخ می‌دهد و در کنار دیگر واژه‌های مجموعه صفات متشکل از «دل» و صفت مفعولی در واژگان ذهنی گویشوران زبان فارسی مستقیماً در زیر همین طرحواره جای می‌گیرد:

<[ویژگی کسی/چیزی که دلش X شده است] ↔ [del [X]pp]_A>



نمودار ۲. طرحواره ساختی الگوی ترکیب [دل - صفت مفعولی]

علاوه‌براین، مطابق با بوی (۲۰۱۲: ۳۲۵) برای مشخص نمودن معنای دقیق واژه‌های مرکب، علاوه بر نقش و تأثیر ساخت باید به معنای دقیق هر یک از سازه‌های ترکیب، رابطه بین آن‌ها و بافت نیز توجه کرد. با توجه به این مطلب می‌توان به نقش معنایی

«دل» به عنوان جزء اول ساخت اشاره کرد که تا حد زیادی متأثر از دانش دایره‌المعارفی و بافت فرهنگی گویشوران فارسی‌زبان است. چرا که «دل» در فرهنگ فارسی‌زبانان غالباً جایگاه عواطف و احساسات محسوب می‌شود و بخش اعظمی از مفهوم‌سازی‌های مربوط به حوزه عواطف و احساسات در این زبان از رهگذر تغییرات معنایی «دل» و به واسطه عملکرد سازوکارهای مفهومی مجاز و استعاره شکل می‌گیرد (شریفیان، ۲۰۱۱: ۱۷۰ - ۱۷۱). بر همین اساس می‌توان در خصوص بخش اعظم واژه‌های مرکب ساخت [دل-X] که در مقوله معنایی دوم جای می‌گیرند و در بردارنده مفهوم «ویژگی شخص/شیء» هستند، این‌گونه استدلال کرد که در اکثر این ترکیبات، «دل» با معنای تحت‌اللفظی و واقعی خود (شکم/ قلب فیزیکی) در ساخت حاضر نمی‌شود بلکه تحت عملکرد سازوکارهای مفهومی مختلفی از جمله: مجازهای مفهومی «دل به مثابه روح/جان»، «دل به مثابه نیت/ باطن»، «دل به مثابه میان یا درون چیزی»، و همچنین استعاره‌نگاشت‌های «دل ظرف شجاعت است»، «دل ظرف اندیشه و خاطرات است»، «دل ظرف احساسات و عواطف است» و «دل ظرف امیال و اشتیاق است»، معنای مجازی و استعاری پیدا می‌کند و با این معنای مجازی/ استعاری به عنوان سازه اول در ترکیب ظاهر می‌شود و در نتیجه تعامل این معنای با معنای جزء دوم ترکیب و تعامل این دو سازه با ساخت، این بار معنایی جدید (ویژگی متمایزکننده X) شکل می‌گیرد که حاصل ساخت [دل-X] است.

با مطالب ذکر شده در این بخش، روشن می‌شود که مفهوم «ویژگی متمایزکننده هستار^۱ مرتبط با معنای دل و X» انتزاعی‌ترین معنایی است که از تمام محصولات این ساخت برداشت می‌شود و در این مقطع از زمان می‌توان آن را معنای سرنمونی ساخت در نظر گرفت و احتمالاً سایر معانی قابل برداشت از این ساخت به واسطه بسط روابط مفهومی و یا عوامل غیرمعنایی مانند حذف، هم‌نامی‌شدگی، قرض‌گیری و یا ترجمه قرضی از آن نشأت گرفته‌اند. اما برای اثبات و تایید هر کدام از این دو فرض ابتدا باید به تقدم و تأخر زمانی پیدایش سه ساخت [دل-بن مضارع]، [دل-اسم/صفت]، و [دل-صفت مفعولی] و نحوه شکل‌گیری آنها بپردازیم. بدین منظور محصولات این سه ساخت را در متون کهن زبان فارسی از قرن چهارم تاکنون که نگارندگان به آنها دسترسی داشته‌اند، مورد جستجو و بررسی قرار می‌دهیم و با استفاده از اطلاعات و منابع تاریخی

^۱. entity

موجود به ذکر نمونه‌هایی از هر سه ساخت و زمان احتمالی حضور این واژه‌ها در زبان فارسی می‌پردازیم. حضور واژه «دل‌گیر» با دو معنای عاملی و مفعولی و همچنین واژه‌های «دل‌پسند» و «دل‌سوز» با معنای عاملی یا مفعولی در نمونه‌های زیرهمگی شاهدهی بر اثبات وجود و فعالیت ساخت [دل- بن مضارع] از قرن چهارم تاکنون در زبان فارسی است:

- شاهد (۱) چون این کار دل‌گیرت آمد به بن / ز شطرنج باید که رانی سَخَن (فردوسی، ۱۳۸۳: ۳۰۳)
- شاهد (۲) غم ناچریدن بدو کار کرد / تنش ترس و دل‌گیر و بیمار کرد (ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۳۱۴)
- شاهد (۳) ازو بستد آن نامه دل‌پسند / برو آفرین کرد و بگشاد بند (فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۳۸)
- شاهد (۴) دل‌سوز چند بود همی خواهی / خیره بر این خیس تن ای مسکین (قبادیانی، ۱۳۵۹: ۱۵۸)
- همچنین وجود واژه‌های «دل‌شاد»، «دل‌گرم»، «دل‌سنگ»، «دل‌خون» و «دل‌رحم» از قرن چهارم تاکنون حاکی از حضور و فعالیت ساخت [دل- اسم/صفت] است:
- شاهد (۵) به جامه بپوشید و آمد دوان / پرامید و دل‌شاد و روشن روان (فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۵۹)
- شاهد (۶) خواجه وی را دل‌گرم کرد و نیکویی گفت / بازگردانید (بیهقی، ۱۳۵۰: ۳۶۹)
- شاهد (۷) ای صبا، آنان که دل‌سنگ اند، بهر ما بگوی / ما ز غم مُردیم دل از بهر ما بی‌غم کنند (دهلوی، ۱۳۴۳: ۳۲۰)
- شاهد (۸) دوات در طلب آب لطف تو دل‌خون / قلم ز هیبت نام بزرگ تو سرشق (انوری ابیوردی، ۱۳۵۶: ۲۷۳)
- شاهد (۹) شاه که بالفطره خوش‌نفس و پاک‌نیت و دل‌رحم هستند طفل او را روزی در اندرون دیدند خوششان آمد. فرمودند غالباً اندرون بیاورند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ۲۲۷)
- نکته‌ای که در شواهد فوق در خصوص واژه «دل‌رحم» به چشم می‌خورد این است که این واژه نسبت به سایر واژه‌های هم‌گروه خود متأخرتر است و به لحاظ معنایی نیز اندکی متفاوت از سایر واژه‌ها مانند «دل‌سنگ» و «دل‌خون» است. این تفاوت نشأت گرفته از مؤلفه‌های معنایی اسمی است که به عنوان سازه دوم در این ساخت شرکت می‌کند. واژه‌های «سنگ» و «خون» اسامی ملموس و دارای مشخصه‌های معنایی [+اسم جنس +اسم ذات] هستند. در حالیکه، «رحم» اسمی انتزاعی و دارای مشخصه‌های معنایی [+اسم جنس +اسم معنی] است. این عدم تطابق واژه «رحم» با مشخصه معنایی پیش‌فرض طرحواره $[del[X]N]_A$ برای اسمی که به عنوان سازه دوم در ساخت شرکت می‌کند را می‌توان با قائل بودن به مفهوم وراثت پیش‌فرض توجیه کرد. به بیان دیگر، به نظر می‌رسد از زمان آغاز فعالیت این ساخت، در ابتدا فقط اسامی ملموس به عنوان

سازهٔ دوم در ساخت شرکت می‌کرده‌اند اما به تدریج و با گسترش فعالیت این ساخت، اسامی انتزاعی نیز در ساخت وارد شده‌اند و مشخصهٔ معنایی پیش‌فرض طرحواره برای اسامی که به عنوان سازهٔ دوم ساخت شرکت می‌کنند، نادیده گرفته می‌شود و با قائل شدن به وراثت پیش‌فرض، واژهٔ «دل‌رحم» تحت نظارت همین طرحواره شکل می‌گیرد؛

<[ویژگی کسی که دلش X (مثل X) است] ↔ [del [X]_N]_A>



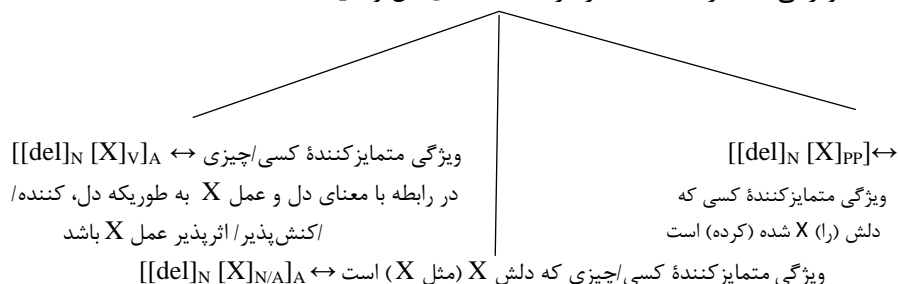
نمودار ۳. طرحوارهٔ ساختی الگوی ترکیب [دل-اسم]

در مورد ساخت [دل- صفت مفعولی] نیز شواهد تاریخی موجود حاکی از حضور این ساخت از قرن چهارم تاکنون است که برای اثبات حضور آن می‌توان به شواهد زیر اشاره کرد:

شاهد (۱۰) هر آنکس که پیوستهٔ او بود/ بزرگی که دل‌بسته او بود (فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۳۵)
 شاهد (۱۱) از میان ایشان هیچ کس نبود که از کتاب‌ها و تورات چیزی بدانستی و سخت غمگین بودند و دل‌شکسته (بلعمی، ۱۳۴۱: ۲۲۷).

شاهد (۱۲) چو دل‌داده یاری ز دل بر به رشک/ زمانی همی بارد از دیده اشک (اسدی، ۱۳۵۴: ۱۶۳)
 بر اساس شواهد تاریخی موجود می‌توان دریافت که سه ساخت مذکور هیچ‌گونه تقدم و یا تأخر زمانی نسبت به یکدیگر ندارند و از قرن چهارم تاکنون هر سه ساخت وجود داشته‌اند. بنابراین، هیچ کدام از سه زیرطرحوارهٔ ناظر بر ساخت [دل-X] را نمی‌توان برگرفته از دیگری دانست چون هر کدام از این سه زیرطرحواره به صورت مستقل و مستقیماً از خود طرحواره عمومی ناظر بر این ساخت منشعب شده‌اند. بنابراین فرض چندمعنایی‌شدگی منطقی رد می‌شود و مسئله تنوعات معنایی و نحوهٔ شکل‌گیری محصولات این ساخت را می‌توان حاصل رویکرد چندمعناشدگی ساختی انگاشت. حال پس از مشخص نمودن طرحوارهٔ ساختی عمومی و زیرطرحواره‌های آن، طرحوارهٔ نهایی پیشنهادی برای ساخت [دل-X] در قالب نمودار (۴) ترسیم می‌گردد:

[ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X] \leftrightarrow $[\text{del}[X]_{V/N/A/PP}]_A$



نمودار ۴. طرحواره نهایی ساخت مرکب [دل-X]

همان‌گونه که در نمودار (۴) ملاحظه می‌گردد می‌توان در واژگان سلسله مراتبی، زیرطرحواره‌هایی برای تعابیر مختلف ساخت در نظر گرفت که هر یک از این سه مفهوم در واقع به مثابه زیرطرحواره‌هایی از طرحواره کلی تر <ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X > محسوب می‌شوند و به نظر می‌رسد که دلیل اصلی به وجود آمدن ساخت [دل-X] به کارگیری آن در توصیف هستاری از روی ویژگی متمایز آن می‌باشد. به عبارت دیگر، کارکرد ابتدایی این ساخت این است که در هر کاربرد، X را به ویژگی برجسته هستاری تبدیل نماید که واژه مرکب حاصل به هدف متمایز کردن هستار مدنظر از هستاری دیگر ساخته شده است. و در پایان، می‌توان چنین استدلال کرد که ساخت [دل-X] از اساس ساختی صفت‌ساز (ویژگی‌ساز) و چندمنظوره است و بر اساس ماهیت چندمنظوره ساخت است که باعث می‌شود محصولات حاصل از آن نیز در سه زیرمجموعه معنایی مستقل قرار بگیرند و همچنین برخی از واژه‌های حاصل از آن به طور بالقوه دارای بیش از یک معنا باشند. به عبارتی، چندمعنایی که در اینجا با آن روبرو هستیم نه در سطح واژه‌های عینی بلکه در سطح طرحواره‌های انتزاعی قابل تبیین است و از این رو آن را چندمعنایی ساختی می‌نامند که همانا چندمعنایی در سطح ساخت‌های انتزاعی زبان است.

۵- نتیجه

پژوهش حاضر با هدف بررسی تنوع معنایی ساخت [دل-X] و همچنین تعیین طرحواره ساختی عمومی و زیرطرحواره‌های آن در چارچوب صرف ساختی بوی (۲۰۱۰) انجام شد. مسأله‌ای که پس از مقوله‌بندی معنایی واژه‌های حاصل از این ساخت مشاهده

شد وجود تنوعات معنایی متعدد و نظام‌مند در آن‌ها بود. همچنین، مطابق با بوی (۲۰۱۲: ۳۲۵) در خصوص تعیین معنای واژه‌های مرکب به این نکته اشاره شد که روابط معنایی متنوعی میان اجزای ساخت حاکم است که ماهیت و معنای این روابط معنایی علاوه بر اینکه ریشه در ساخت دارد، متأثر از معنای اجزای ساخت، دانش دایرةالمعارفی و بافت است و در این راستا، به نوع رابطه بین «دل» و سازه X و سهم معنایی این دو به عنوان اجزای ساخت اشاره شد که تا حدود زیادی متأثر از دانش دایرةالمعارفی و بافت فرهنگی گویشوران فارسی‌زبان است. علاوه بر این، بررسی‌های دقیق‌تر تنوعات معنایی محصولات این ساخت نشان داد که یک طرحواره عمومی و سه زیرطرحواره فرعی ناظر بر ساخت [دل-X] هستند و «ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X» انتزاعی‌ترین معنایی است که از تمامی محصولات این ساخت برداشت می‌شود. و در ادامه، بر اساس شواهد تاریخی موجود در متون کهن فارسی از قرن چهارم تاکنون مشخص شد که رویکرد چندمعنایی‌شدگی منطقی در این ساخت مطرح نیست. بنابراین، مسئله تنوعات معنایی محصولات این ساخت را حاصل چندمعناشدگی ساختی انگاشتیم. به سخن دیگر، چندمعنایی که در اینجا با آن روبرو هستیم نه در سطح واژه‌های عینی بلکه در سطح طرحواره‌های انتزاعی قابل تبیین است که همانا چندمعنایی در سطح ساخت‌های انتزاعی زبان است و در پایان، آغازین دانستن مفهوم «ویژگی متمایزکننده هستار» متضمن این مسأله است که ساخت [دل-X] از اساس ساختی صفت‌ساز (ویژگی‌ساز) و چندمنظوره است و کارکرد اصلی آن تولید صفات مختلف مرتبط با معنای دل و مفهوم X بوده و کاربرد برخی از محصولات این ساخت در مقوله اسم، درواقع به واسطه فرآیند تبدیل میسر شده است و رخداد چنین تبدیلی را نیز می‌توان در نتیجه فعال‌شدن سازوکار مفهومی مجاز در سطح واژگان دانست.

منابع

- ابی‌الخیر، ایران‌شاه (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*، تصحیح رحیم عقیفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسدی طوسی، علی‌بن‌احمد (۱۳۵۴). *گرشاسپ‌نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، طهوری.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۷۴). *چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی*، به تصحیح ایرج افشار. تهران، اساطیر.

- امیرارجمندی، سیده نازنین و مصطفی عاصی (۱۳۹۲). زایایی فرآیند ترکیب در زبان فارسی، *زیاتشناخت*، سال چهارم، شماره اول، بهار و تابستان، ص ۱-۱۴.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ سخن*، تهران، سخن.
- انوری ابیوردی، اوحدالدین (۱۳۵۶). *دیوان انوری*. تهران، پیروز.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۱). *تاریخ بلعمی*، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، انتشارات اداره کل نگارش.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۰). *تاریخ بیهقی*، مشهد، دانشگاه مشهد.
- ترابی، سارا (۱۳۹۳). بررسی عملکرد وندهای اشتقاقی اسم عامل ساز زبان فارسی در چارچوب صرف ساخت‌محور، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۱). *لغت‌نامه*، تهران، نشر دانشگاه تهران.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۳۴۳). *دیوان کامل امیرخسرو دهلوی*، تهران، جاویدان.
- رفیعی، عادل و سارا ترابی (۱۳۹۳). وراثت و انگیختگی رابطه صورت و معنی در واژگان: نمونه‌هایی از واژه‌سازی زبان فارسی. *علم زبان*، سال دوم، شماره سوم، پاییز و زمستان، ص ۴۹-۶۴.
- رفیعی، عادل (۱۳۸۷). نگاهی به عملکرد معنایی پسوندهای اشتقاقی زبان فارسی، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- طباطبائی، علاءالدین (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۳). *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- قبادیانی، ناصر بن خسرو (۱۳۵۹). *دیوان ناصر خسرو*. تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۲). *فرهنگ زانسو*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- محمودی بختیاری، بهروز (۱۳۸۹). ترکیب‌های نحوی در زبان فارسی. *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، دوره ۲۳، شماره سوم، بهار، ص ۳۲-۳۷.
- نغزگوی کهن، مهرداد و شادی داوری (۱۳۹۱). شبه‌وندش‌دگی، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، دوره ۲، شماره ۳، ص ۶۵-۸۵.
- Abul Kheir, I. 1991. *Bahman Nameh*, corrected by Rahim Afifi, Tehran, Cultural & Scientific Publication. [In Persian].
- Amirarjmandi, S.N. & Assi, M. 2013. *Zayaei-e farayand-e tarkib dar zaban-e Farsi* [The productivity of compounding in Persian]. *Journal of language studies*. Institute for Humanities and Cultural Studies. Tehran. 4 (1): 1-14. [In Persian].
- Anvari, H. 2002. *Sokhan Comprehensive Dictionary*, Tehran: Sokhan [In Persian].
- Anvari-abivardi, A. 1977. *Anvari's Divan*, Tehran: Pirouz. [In Persian].
- Asadi Tusi, A. A. 1975. *Garshasp Nameh (The Epic of Garshasp)*, Corrected by Rahim Afifi, Tehran, Cultural and Scientific publication. [In Persian].
- Bal'ami, A. M. 1962. *Tarikh-i Bal'ami*, (Mohammad-taghi Bahar, ed.), Tehran, Central writing office. [In Persian].

- Bayhaqi, A. 1980. *Tarikh-e Bayhaqi*, Mashhad, University of Mashhad. [In Persian].
- Dehkhoda, A. 1972. *Loqatname Dehkhoda* (Dehkhoda Dictionary). Tehran, Iran, University of Tehran. [In Persian].
- Dehlavi, A. K. 1964. *Amir Khosrow Dehlavi's Divan*, Tehran, Javidan. [In Persian].
- E'temad-al saltaneh, M. H. K. 1995. *Čehel sal tarikh-e Iran dar dowre-ye padeshahi*, corrected by Iraj Afshar, Tehran, Asatir. [In Persian].
- Ferdowsi, A. 2004. *Shah Nameh*, based on Moscow publication, (Saeid Hamidian, ed.), Tehran, Ghatreh. [In Persian].
- Kashani, K. 1993. *Farhang-e Zansou* [Zansou Dictionary]. Tehran, Iran, University Publication center. [In Persian].
- Mahmoudi-bakhtiari, B. 2010. *Tarkib-haye nahvi dar zaban-e Farsi* [Syntactic compounds in Farsi]. *The Growth of Persian language teaching*, 23(3): 32-37. [In Persian].
- Naghzguay Kohan, M. & Davari, Sh. 2012. Affixoidation. *Journal of Comparative Linguistic Researches*, 1(1): 65-85 [In Persian].
- Rafiei, A. & Torabi, S. 2014. Inheritance and Motivation of Form and Meaning in Lexicon: Instantiations of Persian Word Formation Patterns. *Elm-e-zabân (Language Science)*, 2(3): 49-64 [In Persian].
- Rafiei, A. 2008. *A Look at the Semantic Function of Farsi Derivative Suffixes in Farsi* (PhD Dissertation in General Linguistics). Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. [In Persian].
- Tabatabaei, A. 2003. *Compound Adjectives and Nouns in Persian*. Tehran: University Publication center [In Persian].
- Torabi, S. 2014. *A Construction Morphology Account of Agentive derived Nouns in Persian* (M.A. Thesis in General Linguistics). University of Isfahan, Isfahan, Iran [In Persian].
- Adams, V. 1973. *An introduction to modern English wordformation*, London, Longman.
- Arcodia, C. F. 2012. Construction and headedness in derivation and compounding, *Morphology*, 22: 365-397.
- Audring, J, and G. Booij. 2007. Constructional licensing in morphology and syntax. In G. Booij, et al. (eds.), *On-line Proceedings of the Fifth Mediterranean Morphology Meetings (MMM5)*, Frejus 15-18 September 2005, University of Bologna.
- Bauer, L. 2008. Exocentric Compounds, *Morphology*, 18: 51-74.
- Bisetto, A, and S. Scalise. 2005. Classification of compounds, *Lingue e Linguaggio*, 4(2): 319-332.
- Booij, G. 2010. *Construction Morphology*, Oxford, Oxford University Press.

- Booij, G. 2012. Compounding and Construction Morphology. In R. Lieber and P. Štekauer (eds.), *The Oxford Handbook of Compounding* (322-347), Oxford: Oxford University Press.
- Ghobadiani, N.K. 1980. *Divan-e Nasir Khosrow*, corrected by Mojtaba Minavi & Mehdi Mohaghegh, Tehran, University of Tehran. [In Persian].
- Goldberg, A. E. 1995. *Constructions: A construction grammar approach to argument structure*, Chicago, Chicago University Press.
- Hüning, M. and G. Booij. 2014. From compounding to derivation: The emergence of derivational affixes through constructionalization, *Folia Linguistica*, 42(2): 579-604.
- Lieber, R. 1981. *On the organization of the lexicon*, Bloomington, Indiana University Linguistics Club.
- Rainer, F. 2005. Typology, diachrony, and universals of semantic change in word formation: a Romanist's look at the polysemy of agent nouns, In G. Booij, et al. (ed.), *Proceedings of the Fifth Mediterranean Morphology Meeting*, Catania: University of Catania.
- Ralli, A. 2013. Compounding in Modern Greek, *Studies in Morphology*, 2: 181-199.
- Ryder, M.E. 1991. Mixers, mufflers and mousers: The extending of the –er suffix as a case of prototype reanalysis, *Berkely Linguistic Society*, 17: 299-311.
- Sharifian, F. 2011. *Cultural Conceptualisations and language*, John Benjamin Publishing Company.
- Umbreit, B. 2010. Does love come from to love or to love from love? Why lexical motivation has to be regarded as bidirectional, In A. Onysko ad S. Michel (eds.), *Cognitive Perspectives on Word-Formation* (301-333), Berlin: Mouton de Gruyter.